

خوشنویسی

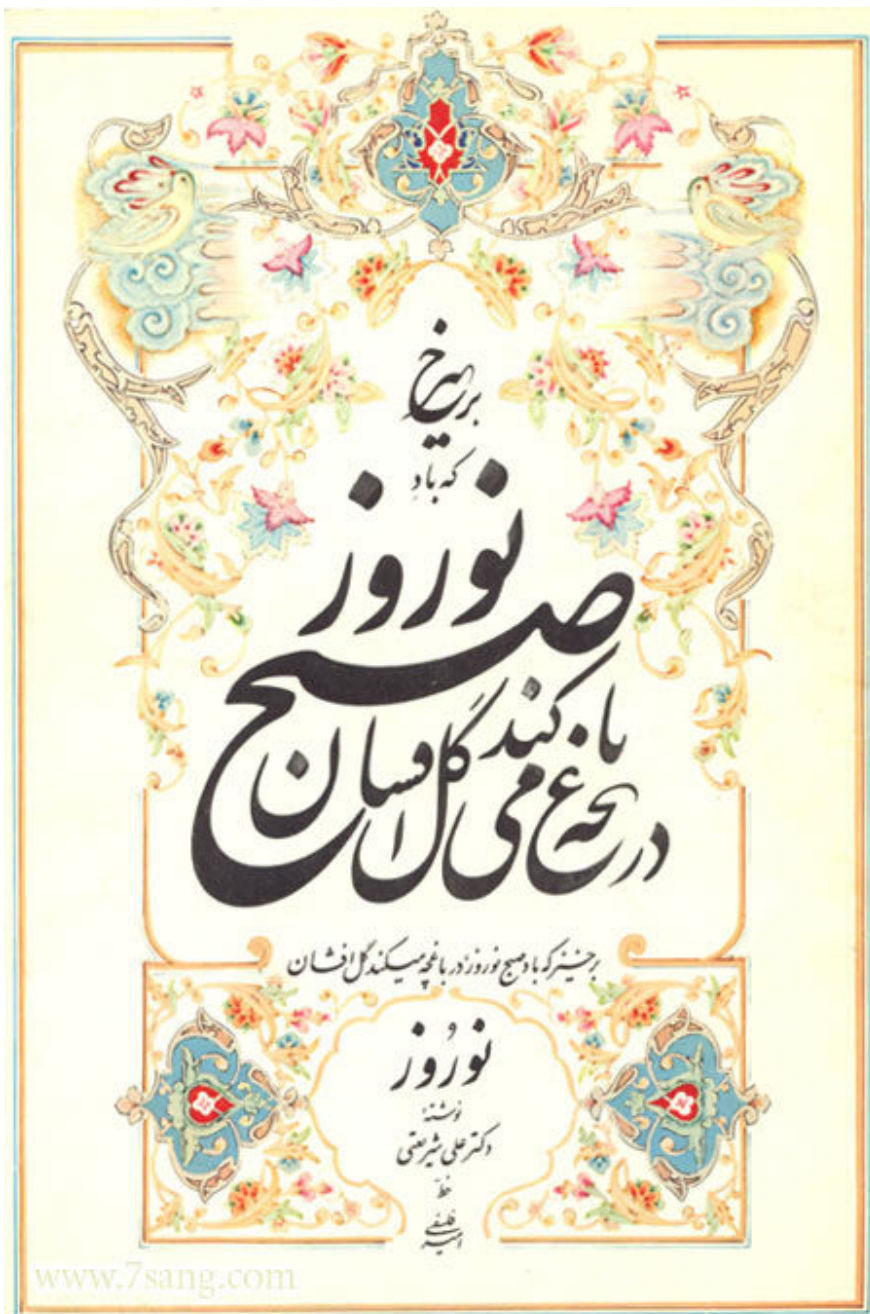
نویسنده: حمیدرضا حسن پور

استاد امیراحمد فلسفی، از برترین خوشنویسان معاصر و از شاگردان برجسته‌ی استاد غلامحسین امیرخانی است که علاوه بر آموزش شاگردان و برآیی نمایشگاه‌های بسیار، کتاب‌های زیادی را نیز به نگارش درآورده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها کتاب کشیده است و...

استاد امیراحمد فلسفی، از برترین خوشنویسان معاصر و از شاگردان برجسته‌ی استاد غلامحسین امیرخانی است که علاوه بر آموزش شاگردان و برآیی نمایشگاه‌های بسیار، کتاب‌های زیادی را نیز به نگارش درآورده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها کتاب کشیده است و در این کتاب بحث کشیده‌ها در خط نستعلیق را به نحوی بدیع و مفصل مورد بررسی قرار داده‌اند.

بخشی از مقاله‌ی نوروز - نوشته‌ی دکتر علی شریعتی - نیز از آثار استاد در زمینه‌ی کتابت است که استاد محمد طریقتی نیز با تذهیب و تشعیرزیبای خود، ارزش هنری دوچندانی به آن داده‌اند.

این کتابچه دوبر در سال ۱۳۶۸ توسط خود استاد نشر یافته است و از آن‌جا که اکنون در بازار قابل دسترسی نیست، برای این شماره بدون هیچ مقدمه‌ای متن آن را برای عیدی به شما تقدیم می‌کنیم.



۴ در اسفند سال ۴۶ دینجویان تاریخ بعنوان مغر علی
به عراق رفتند و من نیز ابتدا اعازم بودم اما در جریان
سکات ناکمان قبت بشد چون نوروز را در سفر بود
و آنجا جن سیکر قند این نوشته را بدخواست میکارا
گرامی بر سر راه نوشتم تا در آن اجتماع بخوانند
و اینک بیاد آن حادثه:

نوروز

سخن تازه از نوزد کفین دشوار است. نوزد یک جشن ملی است جشن
ملی را همه می‌شناسند که چیست. نوزد هر ساله برپا می‌شود و هر ساله از آن
سخن میرود. بسیار گفته‌اند و بسیار شنیده‌اید؛ پس به تکرار نیازی نیست؛ چرا
هست. مگر نوزد را خود مکرر نمی‌کنید؟ پس سخن از نوزد را نیز مکرر بشنوید. در
علم و ادب تکرار طال آور است و پیوده؛ عقل به تکرار نمی‌پسندد اما احساس
مکرر را دوست دارد و طبیعت مکرر را دوست دارد. جامعه به تکرار نیازمند است
طبیعت را از تکرار ساخته‌اند؛ جامعه با تکرار نیرومند می‌شود. احساس با تکرار
جان می‌گیرد و نوزد داستان زیبایی است که در آن طبیعت احساس و جان
بر سه دست اندر کارند.

نوروز که قرنهای دراز است بر همه جشنهای جهان فخر می‌رود و شد از آن رو
بهت که یک قرار داد مصنوعی اجتماعی و یک جشن تحلیلی سیاسی نیست جشن
جهان است و روزش دامانی زمین آسمان و آفتاب و جوش سکفتنها و سوزنها
و سرشار از هیجان بهره آغاز...

جشنهای دیگران غالباً انسانها را از کارگاهها، مزرعه‌ها، دشت و صحرا
کوچه و بازار باغها و کشتزارها؛ در میان اطاقها و زیر سقف‌ها و پشت درهای بسته
جمع میکند؛ کافه‌ها، کاباره‌ها، زیرزمینی‌ها، سالنها، خانه‌ها... در فضایی گرم از
نفث روشن از چسب‌ها، لرزان از دو دنیا از رنگ و آراسته از گل‌های خند
مقویابی، بومی بوی کندر و عطر و... اما نوروز دست مردم را می‌گیرد و از زیر سقف‌ها
درهای بسته فضاهای خفه، لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه‌ها، بدن
آزاد و بکیرا طبعیت می‌کشاند؛ گرم از بهار و روشن از آفتاب لرزان از هیجان از جشن
و آفریدن زیبا از بهر سندی باد و باران آراسته با سکوفا، جوانه، سبزه و سبزه از
«بوی باران بوی پونه، بوی خاک،

شاخه‌های شسته باران خورده، پاک...»

تاریک و روشن و صفحات سیاه و سفید تاریخ ملت کهن مادر برابر دیدگانمان
ورق میخورد، رژه می‌رود. ایمان بر اینکه نوروز را ملت ما هر ساله در این بهرین
برپا میداشته است این اندیشه‌های پر هیجان را در مغزمان بیدار می‌کند
که: آری هر ساله حتی همان سالی که اسکندر چهره این خاک را بنحون ملت ما
رنگین کرده بود در کنار سطله‌های مهیبی که از تحت جشید زبانه میکشید همانجا بن
وقت مردم مصیبت زده ما نوروز را جدی تر و با ایمان بیشتری برپا می‌کردند...



www.7sang.com

نوروز این سالها و در همه سالهای همانندش شادی بی‌انگسین بوده است

عیاشی و بجزیدی، نبوده است اعلام ماندن و ادامه داشتن بودن این ملت
بوده و نشانه پویید بالگدشته ای که زمان و حوادث ویران کننده زمان بسواره
در گسستن آن میگویشده است.

نوروز همه وقت عزیز بوده است در چشم معنان در چشم موبدان در چشم
مسلمانان و در چشم شیعیان مسلمان. همه نوروز را عزیز شمرده اند و بازبان
خویش از آن سخن گفته اند حتی فیلسوفان دانشندان که گفته اند: «نوروز روز
نخستین آفرینش است که اور فرد دست بخلقت جهان زد و دوش روز درین
کار بود و ششمین روز خلقت جهان پایان گرفت و از این و است که نخستین روز
فروردین را بهر فرد نام داده اند و ششمین روز را مقدس شمرده اند.»

چه افسانه زیبایی؛ زیبا تر از واقعیت راستی مگر هر کسی احساک
نمی کند که نخستین روز بهار، گویا نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا
جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز این نوروز بوده است. مسلماً بهار
فصل و سرور دین نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. بهر که خدا جهان
را و طبیعت را با پانز یازستان یا تابستان آغاز مکرده است. مسلماً او این

روز چهارشنبه بارونیدن آغاز کرده اند و در وقت شکوفه های سرزدن
جوانه های گلشن یعنی نوزور.

بی شک روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سرزده
است و نخستین بار، آفتاب در نخستین نوزور طلوع کرده است و زمان باوی
آغاز شده است.

اسلام که همه رگهای قومیت را زود و دستها را در گون کرد و نوزور
را جلای بیشتر داد، شیرازه بست و آن را با پشتوانه ای استوار، از خطر زوال
در دوران مسلمانی ایرانیان، مصون داشت. انتخاب علی به خلافت نیز
انتخاب علی به وصایت، در غدیر خم هر دو در این هنگام بوده است و چه
تصادف شگفتی! آنهمه خلوص ایمان و عشقی که ایرانیان در اسلام به علی
و حکومت علی داشتند، بتواند نوزور شود، نوزور که با جان ملت زنده بود، روح
مذهب نیز گرفت، بنیت ملی و نژادی، با ایمان مذہبی و عشق نیر و مند تازہ ای
که در دل های مردم این سرزمین برپا شده بود، پیوند خورد و محکم گشت. بمقدس شد
و، در دوران صفویه، رسماً یک شعار شیعی گردید، مملو از خلاص ایمان و

همراه با دعای او اوراد ویژه خویش آنچنانکه یکسال نوز و عا شورا در یک روزها
و پادشاه صفوی، آن روز را عا شورا گرفت و روز بعد را نوزوز!

نوزوز- این پیری که عنبر قرنه‌های بسیار بر چهره اش نشسته است
در طول تاریخ کهن خویش روزگاری در کنار مغان او را در مهر پستان اخطاب
به خویش می‌شنیده است؛ پس از آن در کنار آتشکده‌های زردشتی سرود
مقدس موبدان در فرمته اوستا و سرودش انبورا افراد را به گوشش میخوانده اند؛
از آن پس با آیات قرآن و زبان الله از او تجلیل مسکیده اند و اکنون علاوه
آن با نماز و دعای تشیع و عشق به حقیقت علی و حکومت علی، او را جان بخشی
و در همه این چهره‌های کونا کونش این سپهر روزگار آلود که در همه قهرمان و با همه
نسلها و همه اجداد ما- از اکنون تا روزگار افسانه‌ای جمشید باستانی- زبیده است
و با همه مان بوده است؛ رسالت بزرگ خویش را، همه وقت با قدرت و عشق و
وفاداری و صمیمیت انجام داده است و آن زدودن رنگ پرمردگی و اندوه از
سیمای این ملت نومید و محب روح است و در آمیختن روح مردم این سرزمین
بلاخیز بار و روح شاد و جان بخش طبیعت و عظیم ترازمه پونیدادن نسلهای تمولی

این قوم که بر سر چپ راه حوادث تاریخ نشسته و همواره تیغ جلادان و خاگر کنان
و سازندگان کله منارها بذبندش را از هم می گسسته است - و نیز سپان یگانگی
بستن میان همه دلهای خویشاوندی که دیوار عبوس و بیگانه دور اصف در
میان شان حائل می گشته و در عمیق فراموشی میان شان جدایی می افکنده است
و ما، در این لحظه، در این نخستین صفحات آغاز آفرینش نخستین زواریت
روز و در مزد آتش ابورانی نوروز را با زبری اسفند و در عرق وجدان خویش به
پایردی جنین از صحراهای سیاه و مرگ زده قرون تپ می گذریم و در سینه
نوروزهایی که در زیر آسمان پاک و آفتاب روشن سرزمین ما برپا می شده است
با همه زمان و مردانی که خون آنان در گهایمان می دود و روح آنان در لایمان
میزند شکر می کنیم و بدین گونه «بودن خویش» را بعنوان یک ملت در یاد
ریشه برانداز زمانها و آشوب کشین ها و در گون شده خلود می بخشیم و در نجوم
این قرن دشمنگامی که ما را با خود بیگانه ساخته و «خالی از خویش» برده رام و
طعمه زودوده از شخصیت «این غرب غارتگر کرده است» در این معیاد گاهی که
همه نسلهای تاریخ و اساطیر ملت ما حضور دارند، با آنان سپان و فامی بندیم